

پژوهش‌های فلسفی، شماره‌ی سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۰۷-۱۲۰

ویتگنشتاین و «دید کلی»

مالک حسینی^۱

چکیده

یکی از عناصر بسیار مهم در تفکر ویتگنشتاین «دید کلی» (Übersicht) است. این مفهوم در روش فلسفی ویتگنشتاین به اصطلاح متأخر اهمیتی خاص می‌یابد و همراه با مفاهیمی دیگر، روش بدیع او را شکل می‌دهد. در مقاله‌ی حاضر قرار است با گزارش سخنان ویتگنشتاین درباره‌ی «دید کلی»، این رکن روش فلسفی او معرفی شود و اهمیت آن در فلسفه ورزی مطلوب ویتگنشتاین روشن گردد.

کلیدواژه‌ها

ویتگنشتاین، روش فلسفی، دید کلی.

۱. عضو هیأت علمی گروه فلسفه‌ی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

مقدمه

به نظر می‌رسد که آنچه به تفکر لودویگ ویتگنشتاین جایگاهی ممتاز در تاریخ فلسفه می‌بخشد و آن را ماندگار می‌کند، نگاه تازه‌ی او به فلسفه و مسائل فلسفی است. آنچه او را در رده‌ی فیلسوفان طراز اول قرار می‌دهد، روش فلسفی جدیدی است که عرضه کرده، نه نظرها و اندیشه‌های - البته مهم و بعضاً بدیع - بسیاری که در آثارش به جای گذاشته است.

ویتگنشتاین با لحنی بدیع و شاید غریب می‌گوید: «مسأله‌ی فلسفی دارای این شکل است: بلد نیستم/ سر در نمی‌آورم»؛ و برای حل چنین مسائلی، به بیان بهتر برای منحل کردن چنین مسائلی، روشی را پیشنهاد می‌کند و فرایندی را پیش می‌گیرد که آن هم بدیع و «انقلابی» است. از قضا همین نگاه و روش تازه است که به رغم تفاوت و تحول در برخی عناصر، چون رشته‌ای پیوسته مراحل مختلف تفکر ویتگنشتاین را، از رساله منطقی-فلسفی گرفته تا در باب یقین، به هم مرتبط می‌سازد و زمینه‌ی ثابتی است که این تفکر سیال بر آن سیر می‌کند. او در مواجهه با مسائل فلسفی، از اموری چون دیدن و دید کلی و درمان و آرامش و عدالت سخن به میان می‌آورد و با تألیفی بدیع از این عناصر طرحی نو درمی‌اندازد. مقاله‌ی حاضر عهده‌دار توضیح یکی از عناصر بسیار مهم روش فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین است: دید کلی.

بر خلاف تصور عموم ویتگنشتاین پژوهان، توجه به «دید کلی» محدود به دوره‌ی متأخر تفکر ویتگنشتاین نیست؛ هرچند به ویژه در روش فلسفی تکوین یافته در این دوره است که موضوع دید کلی جای بایسته‌ی خود را می‌یابد و جزء جدایی‌ناپذیر این روش بدیع می‌شود. در نوشته‌ی پیش رو می‌کوشم با گزارش سخنان خود ویتگنشتاین، اهمیت این موضوع را در تفکر او نشان دهم و با ترجمه‌ی نکته‌های اصلی مربوط به این موضوع در آثار ویتگنشتاین، زمینه‌ی تأمل در این باره را برای خواننده‌ی فارسی زبان فراهم آورم. بی‌تردید در این باره می‌توان شواهدی بیش از آنچه در این مقاله‌ی کوتاه می‌آورم از آثار ویتگنشتاین استخراج کرد. در

پایان، با جمع‌بندی مختصری، می‌کوشم نسبت این اندیشه را با دیگر اندیشه‌های ویتگنشتاین، تا آنجا که می‌توانم مشخص کنم و دیدی کلی از موضوع ارائه دهم. هدف اصلی از نوشته‌ی حاضر طرح موضوع است و ایجاد زمینه‌ای برای تأمل، نه بحث تفصیلی و انتقادی.

موضوع «دید کلی» [۱] را – با همین عنوان [۲] – می‌توان در همان اوایل کار فلسفی ویتگنشتاین پی‌گرفت. از روزنگاشتهای دوره‌ی جنگ جهانی اول آغاز می‌کنیم، زمانی که ویتگنشتاین داوطلبانه در دشوارترین صحنه‌های نبرد حاضر بود و همزمان به کار منطقی – فلسفی‌اش سخت ادامه می‌داد؛ و البته تأملات «شخصی»‌اش را نیز روی کاغذ می‌آورد. ذیل تاریخ ۱۹۱۴/۹/۲۱ می‌خوانیم: «دیروز خیلی کار کردم، ولی نه خیلی امیدوارانه، چون دید کلی لازم را نداشتم.» چهار روز بعد باز می‌نویسد که همچنان فاقد دید کلی است و از این رو ابعاد مسأله ناروشن به نظر می‌رسد. یادداشت ذیل ۱۹۱۴/۹/۲۹ موضوع را بازتر می‌کند: «همچنان روشن نمی‌بینم و دید کلی ندارم. جزئیات را می‌بینم، بدون اینکه بدانم چه جایی در کل دارند. به همین علت هم هر مسأله‌ی جدیدی را یک بارسنگین حس می‌کنم. حال آنکه دید کلی و روشن باید نشان دهد که هر مسأله‌ای مسأله‌ی اصلی است.» در یادداشت ۱۹۱۴/۱۰/۱۴ نیز به دشواری رسیدن به دید کلی اشاره می‌رود.^۱

در میان یادداشت‌های منطقی ۱۹۱۴/۱۱/۱ (که برخی از آنها را عیناً یا با تغییر در تراکتاتوس نیز می‌توان خواند)، این جمله‌ها جالب توجه است: «منتها خود را گرفتار سؤالهای جزئی نکنیم، بلکه همیشه به آنجایی بگریزیم که دید کلی فراخی بر کل یک مسأله‌ی بزرگ داریم، ولو اینکه این دید کلی هنوز ناروشن باشد!»^۲

چنان‌که پیداست، برای ویتگنشتاین در همان دوره‌ی اول تفکرش، داشتن دید کلی درباره‌ی مسأله از اهمیت برخوردار است؛ نه فقط در تأملات شخصی و در

^۱ Wittgenstein, 1991, p. 24, 25, 30.

^۲ Wittgenstein, 1984c, p.112.

مورد مشکلاتی که با هم قطاران و سربازان دور و برش دارد (و در برخی یادداشت‌هایش به آنها اشاره می‌کند)، بلکه در مورد مسائل منطقی - فلسفی [۳] به دوره‌ی موسوم به دوره‌ی گذار (از تفکر متقدم به متأخر) پردازیم، زمانی که ویتگنشتاین پس از ده سالی دوری از کار فلسفی - که گمان می‌کرد با تراکتاتوس همه‌ی مسائل‌اش را حل کرده - دوباره به فلسفه مشغول شد؛ با شدت تمام.

در «سخنرانی درباره‌ی اخلاق» - از اواخر سال ۱۹۲۹ - ویتگنشتاین روش خود در سخنرانی‌اش را این‌گونه توضیح می‌دهد: «برای اینکه شما را به دریافتی، تا حد امکان روشن، از مضامین علم اخلاق از نظر خودم برسانم، برایتان تعدادی بیان کمابیش مترادف مطرح می‌کنم که هرکدامشان می‌تواند جانشین تعریف بالا [تعریف ج. ا. مور از اخلاق] شود؛ و با برشمردن‌شان می‌خواهم نتیجه‌ای از همان سنخ پدید آورم که گالتون پدید آورد؛ وقتی تعدادی عکس از چهره‌های متفاوت را بر صفحه‌ی عکاسی واحدی انداخت تا تصویر ویژگی‌های نوعی مشترک میان همه‌ی آنها را به دست آورد. و همان‌طور که با ارائه‌ی چنین عکس جمعی‌ای، می‌توانم به شما نشان دهم که چهره‌ی نوعی - مثلاً - چینی چگونه است؛ همین‌طور اگر سلسله‌ی مترادف‌هایی را که برایتان مطرح خواهم کرد مرور کنید، امیدوارم بتوانید به ویژگی‌های شاخص مشترک میان همه‌ی آنها پی ببرید و اینها ویژگی‌های شاخص اخلاق است.»^۱ هر چند در اینجا سخنی از «دید کلی» در میان نیست، اما به نظر می‌رسد که بذر آن را در خود پنهان دارد. ویتگنشتاین از «مترادفها» سخن می‌گوید و «مرور» آنها؛ شباهت این تعابیر با تعابیر «مقایسه» میان موارد مختلف و «خلاصه کردن داده‌ها در یک تصویر کلی» - که اندکی بعد به آنها می‌پردازیم - از نظر خواننده پنهان نخواهد ماند.

۱. ویتگنشتاین ۱۳۸۸، ص ۱۵.

در گزارش درسهای ۱۹۳۰ وی می‌خوانیم که «آنچه ما در فلسفه پی می‌بریم پیش پا افتاده است. فلسفه اطلاعات جدیدی به ما نمی‌آموزد - این کار را فقط علم می‌کند. ولی دید کلی درست نسبت به این امور پیش پا افتاده، بی‌اندازه دشوار و به غایت مهم است. فلسفه در واقع چیزی غیر از دید کلی نسبت به امور پیش پا افتاده نیست ... دشواری ما این است که تا دید کلی نسبت به همه‌ی امور پیش پا افتاده‌ی مختلف کسب نکرده‌ایم، ناراحتی روحی‌مان برطرف نمی‌شود. تا چیزی که برای دید کلی ضرورت دارد موجود نیست، همچنان این احساس را داریم که در اینجا اشکالی در کار است.»^۱ باید کمابیش روشن باشد که صفت «پیش پا افتاده» در اینجا بار منفی ندارد و به معنای مثلاً «بی‌ارزش» نیست؛ امور پیش پا افتاده، همان واقعیت‌های همیشه پیش رو هستند که درست به علت همین پیش رو بودن همیشه‌گی از دیدن آنها غافلیم.

بخشی از «نکته‌هایی درباره‌ی شاخه‌ی زرین فریزر» (ابتدای دهه‌ی ۱۹۳۰)، برای موضوع کنونی اهمیت فراوان دارد. نوشته‌ی ای در نقد فریزر چه ارتباطی با موضوع کنونی ما دارد؟ انتقاد ویتگنشتاین به فریزر و امثال وی این است که آنها می‌کوشند آداب و رسوم اقوام و جامعه‌های بیگانه را «تبیین» علمی - تاریخی کنند، و به نظر ویتگنشتاین: «تبیین‌های او (فریزر) از آداب و رسوم ابتدایی بسیار خام‌تر از معنای خود این آداب و رسوم است.» خطاست که چنین تبیین‌هایی را یگانه‌ی روش فهم امور تلقی کنیم و در مورد همه‌ی پدیدارها به کارش بندیم: «تبیین تاریخی، تبیین به منزله‌ی فرضیه‌ی تکامل فقط یک نوع گرد هم آوری داده‌ها - تلخیص آنها - است. همان‌قدر هم ممکن است که داده‌ها را در نسبت‌شان با یکدیگر ببینیم و در یک تصویر کلی خلاصه کنیم، بدون این که فرضیه‌ی درباره‌ی تکوین زمانی عرضه کنیم.»^۲ در ادامه به روش «ریخت‌شناسی» گوته اشاره می‌رود (اثرپذیری ویتگنشتاین

^۱ Wittgenstein, 1989, p. 47-48, 56.

^۲ Wittgenstein, 1993, p. 130.

از این روشِ گوته امری به خوبی شناخته شده است) [۴] و سپس دو پاراگراف مشهوری می‌آیند که با تغییراتی جزئی در *تحقیقات فلسفی* هم جای گرفته‌اند (در ادامه‌ی مقاله این دو پاراگراف را عیناً از این کتاب نقل خواهیم کرد). بر خلاف *تحقیقات*، در اینجا نام اشپنگلر نیز ذکر می‌شود. اشپنگلر روشی را در کتاب *افول* غرب برای ارائه‌ی طرحی کلی از تاریخ به کار می‌گیرد که در آن «مقایسه» (میان دوره‌های مختلف تاریخی) نقشی بنیادی دارد. او البته به نوبه‌ی خود متأثر از گوته است. عنوان فرعی کتاب اشپنگلر این اثرپذیری را به خوبی نشان می‌دهد: *خطوط کلی ریخت‌شناسی تاریخ جهان*. برای آنکه به اهمیت این روش نزد ویتگنشتاین پی ببریم، خوب است بخشی از یادداشتهای نُرمن ملکم از درسهای سالها بعد (۴۷-۱۹۴۶) ویتگنشتاین را بخوانیم: «کاری که من می‌کنم، ریخت‌شناسی کاربرد یک بیان است. من نشان می‌دهم که آن بیان انواع کاربردهایی دارد که اصلاً خوابشان را هم نمی‌توان دید. در فلسفه خود را مجبور احساس می‌کنیم که مفهومی را به شیوه‌ای معین بنگریم. کاری که من می‌کنم این است که شیوه‌های دیگری برای نگرستن پیشنهاد یا حتی ابداع می‌کنم. من امکان‌هایی را پیشنهاد می‌کنم که پیشتر به ذهن شما نرسیده است. شما فکر می‌کردید که یک امکان وجود دارد یا حداکثر فقط دو. ولی من شما را واداشتم که به امکان‌های دیگری هم فکر کنید. گذشته از این، متوجه تان کردم که مهم‌ترین انتظار داشته باشیم مفهوم، به این امکان‌های محدود تن بدهد. بدین سان تصلب ذهنی شما باز شد و شما آزادید به کل حوزه‌ی کاربرد بیان نگاه بیندازید و انواع مختلف کاربرد آن را توصیف کنید.»^۱

در نکته‌ای از ۱۹۳۱ ویتگنشتاین، متفکر را با طراحی مقایسه می‌کند که «می‌خواهد همه‌ی پیوندها را رسم کند»^۲؛ «کشیدن همه‌ی پیوندها»، هم می‌تواند بیان دیگری برای کسب دید کلی باشد، هم یک روش یا یگانه روش برای رسیدن به دید کلی.

^۱ Malcolm, 1987, p. 72.

^۲ Wittgenstein, 1984 d, p. 466.

در همان آغاز گزارشِ درسهای ۱۹۳۳/۱۹۳۴ نیز، باز از مشکلِ نداشتنِ دید کلی در فلسفه سخن در میان است و سپس: «دشواریهایی که به آنها بر می‌خوریم از نوع دشواریهایی است که در مورد جغرافیای سرزمینی داریم که نقشه‌ای از آن نداریم یا فقط نقشه‌ای از بخش‌های جداگانه‌اش داریم. سرزمینی که در اینجا از آن سخن می‌رود، زبان است و جغرافیا گرامر آن.»^۱ ما پیش از هر چیز به «نقشه‌ای، به دیدی کلی، از گرامر زبان نیاز داریم تا از در افتادن به کژراهه‌ها و بیراهه‌های بی‌شمارِ زبان در امان بمانیم. در گزارشِ درسهای ۱۹۳۵ نیز، از دید کلی در ریاضیات (در مورد «مجموعه‌ها») سخن در میان است،^۲ و در نکته‌ای از سال ۱۹۴۰ از دید کلی در حساب. در اینجا وی به صراحت ناتوانی در داشتن دید کلی را با «بلد نبودن» یکی می‌داند.^۳ این امر از این جهت اهمیت دارد که به نظر ویتگنشتاین مسأله‌ی فلسفی دارای این شکل است: «بلد نیستم/ سر در نمی‌آورم.»^۴ پس راه خود را یافتن و بلد شدن همان داشتن دید کلی است؛ و برای حل مسائل فلسفی راهی جز کسب دید کلی نیست. می‌دانیم که در فاصله‌ی ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۴ ویتگنشتاین بر فلسفه‌ی ریاضی متمرکز بود و در این زمینه مطالب زیادی نگاشت. در جاهای بسیاری از کتابِ نکته‌هایی درباره‌ی مبانی ریاضیات^۵، که از همین مطالب فراهم آمده، به اندیشه‌ی دید کلی بر می‌خوریم. ویتگنشتاین پیوسته بر روشنی کلی برهان ریاضی تاکید می‌ورزد. او در مورد پدیدارهای روان‌شناختی نیز همین دغدغه را دارد. در مورد تلاش خود در ترسیم «شجره نامه‌ی» این پدیدارها می‌نویسد: «من در پی دقت نیستم، در پی دید کلی‌ام.»^۶ در زمینه‌ی زیباشناسی هم مهم همین است: «چیزی که برای حل معماهای زیباشناختی واقعاً نیاز داریم، برخی مقایسه‌ها است - گرد هم

^۱ Wittgenstein, 1989, p. 199.

^۲ Wittgenstein, 1989, p. 366.

^۳ Wittgenstein, 2000 b, Item 117, p. 224.

^۴ Wittgenstein, 1984 b, §123.

^۵ Wittgenstein, 1984 a, p. 95, 112, 113, 143-153, 159, 170, ...

^۶ ویتگنشتاین، ۱۳۸۴، بند ۴۶۴.

آوردن مواردی معین.^۱ چنان‌که دیدیم، مقایسه کردن موارد مختلف و دیدن پیوندهای میان آنها و دید کلی به نحوی لازم و ملزوم یکدیگرند. اما تحقیقات فلسفی در بندهای متعددی از این اثر (۵, ۹۲, ۱۲۲, ۱۲۵, ۱۳۲) به نحوی اندیشه‌ی دید کلی مطرح می‌شود؛ از آن میان بند معروف ۱۲۲ را (یعنی همان بندی که تحریر اول آن در «نکته‌هایی درباره‌ی ساخه‌ی زرین فریزر» آمده است [۵]) می‌توان روشن‌کننده‌تر و شاید مهم‌تر تلقی کرد: «از سرچشمه‌های اصلی عدم فهم ما این است که از کاربرد واژه‌هایمان دید کلی نداریم – گرامر ما دید کلی را کم دارد. بازنمایی فراگیر و کلی فهم به بار می‌آورد که عبارت است از همان «دیدن پیوندها». از اینجاست اهمیت کشف و ابداع حلقه‌های واسط.

مفهوم بازنمایی فراگیر و کلی برای ما اهمیت اساسی دارد. شکل بازنمایی ما را نشان می‌دهد، شیوه‌ی نگاه ما به امور را (آیا این یک «جهان‌نگری» است؟)^۲

در این بند، چنان‌که در دیگر بندهای یاد شده‌ی تحقیقات فلسفی، از دید کلی در مورد کاربرد واژه‌ها سخن می‌رود؛ شاید به ذهن کسی که فقط این بندها را در نظر بگیرد، این امر خطور کند که موضوع دید کلی منحصر به زمینه‌ی کاربرد زبان است. ولی این یک سوء تفاهم است. پیشتر دیدیم که ویتگنشتاین در زمینه‌های دیگر نیز بر این موضوع تأکید می‌ورزد. از این گذشته، به نظر می‌رسد که پاراگراف دوم خود این بند نیز کلیت داشته باشد و لزوماً فقط به «کاربرد واژه‌ها» محدود نشود. بند ۱۲۳ تحقیقات نیز («مسأله‌ی فلسفی دارای این شکل است: «بلد نیستم/سر در نمی‌آورم.»») که برای فهم بند ۱۲۲ اهمیت اساسی دارد، کلی است، نه راجع به حوزه‌ای خاص.

چنان‌که دیدیم، تحریر اولیه‌ی بند مشهور ۱۲۲ تحقیقات در زمینه‌ی انتقاد از روش علم‌زده‌ی فریزر طرح می‌شود و در رد «تبیین» علمی – تاریخی. [۶] البته

^۱ Wittgenstein, 1966, p. 29.

^۲ Wittgenstein, 1984 b, §122.

ویتگنشتاین ستیزی با علم و روش علمی ندارد؛ ستیز سرسختانه‌ی او با علم‌زدگی است و به کارگیری روش علمی — به عبارت بهتر، تقلید از این روش — در حوزه‌هایی که نباید. [۷] بجاست که با نکته‌ای زبانی درباره‌ی «تبیین» جمع‌بندی مختصری از نکته‌های اصلی ویتگنشتاین را آغاز کنیم. «تبیین» (Explanation/Erklärung) که در دوره‌ی متأخر ویتگنشتاین چنین بار منفی شدیدی می‌یابد، تبیین به معنای معمول کلمه، یعنی توضیح و روشن‌سازی نیست؛ روشن‌سازی و روشن‌گویی دغدغه‌ی اصلی و همیشگی ویتگنشتاین است (فارغ از این که او خود چقدر در این کار موفق است). «تبیین» مطرود در فلسفه همان چیزی است که او در مقابل «توصیف» می‌نشانند و معتقد است: «نباید هیچ‌گونه نظریه‌ای وضع کنیم. نباید هیچ چیز فرضیه‌واری در تأملات مان باشد. هر تبیینی باید کنار رود و فقط توصیف جایش را بگیرد.»^۱ «تبیین» و نظریه‌پردازی و فرضیه‌سازی دست در دست یگدیگر دارند و جایشان البته، به نظر ویتگنشتاین، در علوم طبیعی است، نه مثلاً در فلسفه. لزومی ندارد، و در عالم فلسفه نباید، چیزی را به چیزی برگردانیم، به روش قیاسی پله پله پیش رویم و بنای فرضیه و نظریه بر پا سازیم؛ و بدین سان به چه چیزهای «نو» که نرسیم! نه! کافی است که همان چیزهای همیشگی و «پیش پا افتاده» را — که از قضا چون همیشه پیش روی مان بوده‌اند و آنها را نمی‌دیدیم — درست ببینیم و به جای آنکه به «تبیین» آنها پردازیم، به «توصیف» شان قناعت کنیم.

اما توصیف مورد نظر ویتگنشتاین چگونه چیزی است؟ آیا همان اخبار از واقع است و این که مثلاً فلان چیز بهمان است (یعنی توصیف در مقابل تجویز)؟ نه، مهم کشف ارتباط میان دیده‌ها و دریافته‌ها است و جای دادن آنها در یک کل. مهم توجه به کاربردهای مختلف واژه‌ها و تنوع مفاهیم و پدیده‌ها است، و عدم تقلیل آنها به یک یا دو — مثلاً — کاربرد و مفهوم، و کشف ارتباط میان آنها. مهم رسیدن به تصویری کلی است، نه داشتن قطعه تصویرهایی جزئی. و اگر «حلقه»‌های موجود

^۱ Wittgenstein, 1984 b, § 109.

کشف شده برای رسیدن به این تصویر کلی کفایت نمی‌کند، البته می‌توان و باید سایر حلقه‌های لازم را ابداع کرد. [۸] آنچه در فلسفه مهم است رسیدن به دیدی کلی و تصویری روشن از واقعیت‌هاست، نه رسیدن به «دانش» و اطلاعات نو درباره‌ی آنها. باید این واقعیت‌ها را آن‌چنان که در مقابل چشمان‌مان هستند و به همین سبب متوجه آنها نبوده‌ایم، ببینیم، به همین قناعت کنیم و تنها بکوشیم آنها را روشن بفهمیم؛ نکوشیم فراتر از آنها رویم و به تبیین آنها پردازیم. (این واقعیت‌ها البته — چنان که دیدیم — مختلف است: کاربرد واژه‌ها، قواعد، براهین، آداب و رسوم دینی، پدیدارهای زیباشناختی، پدیدارهای روانی.)

و چون با توصیف صرف به جنبه‌ها و جلوه‌های متعدد و متفاوتِ واقعیت مورد نظرمان واقف شدیم، روابط میان آنها را کشف کردیم یا در صورت ضرورت برقرار ساختیم، و همه‌ی آن جنبه‌ها و جلوه‌ها را در تصویری کلی جای دادیم، به دید کلی و نقشه‌ی جامع مورد نیازمان رسیده‌ایم. [۹]

یادداشتها

[۱] Übersicht؛ معادل‌های انگلیسی متفاوتی برای این اصطلاح فلسفی ویتگنشتاین آورده‌اند، مثلاً *surview, survey, overview, synoptic view*. به نظر گلاک این تکرار معادل‌ها باعث شده است که اهمیت این مفهوم در تفکر ویتگنشتاین پوشیده بماند (Glock, 1996, p.278).

[۲] از شباهت میان «برداشت منطقی درست» (ie richtige logische Auffassung) در بند ۴.۱۲۱۳ *تراکتاتوس* و اندیشه‌ی «دید کلی» در تفکر متأخر ویتگنشتاین نیز سخن رفته است. برخی دومی را ادامه و وارث اولی دانسته‌اند، اما به عقیده‌ی پیتر هکر، ویتگنشتاین‌شناس مشهور، این ادعا که مفهوم دید کلی جانشین مستقیم اندیشه‌ی «برداشت منطقی درست» در *تراکتاتوس* است، اگر چه تاحدی درست است، ولی سطحی نیز هست (Hacker, 2004, p.405). (نک)

[۳] علاقه‌ی زیاد ویتگنشتاین به کتاب *برادران کارامازف* معروف است و می‌دانیم که دست کم در بخشی از دوره‌ی خدمت‌اش در جنگ اول این کتاب را همراه داشت و پیوسته آن را می‌خواند. در اینجا بد نیست به موضعی از این اثر (کتاب چهارم، بخش اول) اشاره کنیم که پدر پایزی، خطاب به آلسا، سخن از قدرت گرفتن «علم غربی» می‌گوید و این که همه چیز را جزء جزء می‌کاود و «کل» را نمی‌بیند، و آن هم در حالی که کل مثل همیشه مقابل چشمان اش حاضر است! (Dostojewski, p. 229)

[۴] پژوهشی معروف درباره‌ی این موضوع، مقاله‌ی یواخیم شولته، ویتگنشتاین‌شناس ممتاز و مشهور آلمانی است (Schulte, 1990).

[۵] نیز در: Wittgenstein, 2000 a, p. 417؛ تفاوت مهم این تحریر اولیه با بند ۱۲۲ تحقیقات این است که در آن فقط از «کشف» حلقه‌های واسط سخن می‌رود، در حالی که در تحقیقات از «کشف و ابداع».

[۶] «تبیین» (Erklärung Explanation) که در دوره‌ی متأخر ویتگنشتاین چنین بار منفی شدیدی می‌یابد، تبیین به معنای معمول کلمه، یعنی توضیح و روشن‌سازی، نیست؛ روشن‌سازی و روشن‌گویی دغدغه‌ی اصلی و همیشگی ویتگنشتاین است (فارغ از این که او خود چقدر در این کار موفق است). تبیین مطرود در فلسفه همان چیزی است که او در مقابل «توصیف» می‌نشانند و معتقد است: «نباید هیچ‌گونه نظریه‌ای وضع کنیم. نباید هیچ چیز فرضیه‌واری در تأملاتمان باشد. هر تبیینی باید کنار رود و فقط توصیف جایش را بگیرد.» (Wittgenstein, 1984 b, § 109).

[۷] ویتگنشتاین در کتاب *آبی* (درسهای ۳۴-۱۹۳۳)، آنجا که در ارتباط با آشفتگی‌های زبانی از سرچشمه‌های «طلب کلیت» سخن به میان می‌آورد، یکی از این سرچشمه‌ها را دلمشغولی به روش علوم طبیعی می‌داند، یعنی این روش که «تبیین پدیدارهای طبیعی را به حداقل ممکن از قوانین طبیعی ابتدایی تحویل کنیم»؛ به نظر او: «فیلسوفان پیوسته روش علوم طبیعی را پیش چشم دارند و در این وسوسه‌ی مقاومت ناپذیرند که به شیوه‌ی علوم طبیعی سؤال مطرح کنند و پاسخ بگویند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ص ۳۳).

[۸] به نظر نمی‌رسد این نوع ابداع ربطی به «نظریه‌پردازی» مطرود ویتگنشتاین داشته باشد. ولی آیکه فن زاوینی، ویتگنشتاین شناس برجسته‌ی آلمانی، در تفسیر بند ۱۲۲ تحقیقات می‌نویسد «این که در اینجا نه فقط کشف، بلکه ابداع حلقه‌های واسط نیز مهم است، روشن می‌سازد که سخن بر سر نوعی ابتدایی از نظریه‌سازی است.» از این رو، به نظر او، باید بندهای ۱۰۹ و ۱۲۶ و ۱۲۸ تحقیقات – که علیه نظریه‌سازی در فلسفه است – «با احتیاط تفسیر شود» (von Savigny, 1994, vol. 1, p. 169).

[۹] آیا ویتگنشتاین در عمل موفق شده است به دید کلی از موضوعات مورد تأملش برسد و به شنوندگان و خوانندگانش انتقال دهد؟ جورج ادوارد مور در گزارش خود از درس‌های ویتگنشتاین می‌نویسد: «امکان ندارد بتوانم حق غنای فوق العاده‌ی تصویرها و مقایسه‌هایی را که او به کار می‌برد، به جا آورم: او در دادن – به قول خودش – دید «کلی» از اموری که همه‌ی ما می‌دانیم، واقعاً موفق بود.» اگرچه در جای دیگری – راجع به یک بحث – می‌نویسد: «ربط میان نکته‌های مختلفی را که او ظاهراً مشتاق بیانشان است، نمی‌توانم ببینم.» (Moore, 1959, p. 265, p. 306).

باری، اهمیت بنیادی اندیشه‌ی دید کلی نزد ویتگنشتاین به معنای آن نیست که او در عمل قادر بوده است همیشه آن را تحقق بخشد؛ به بیان خود او در سال ۱۹۴۶: «به شاگردانم برشهایی از یک منظره‌ی عظیم را نشان می‌دهم که ناممکن است بتوانند از آن سر در آورند.» (Wittgenstein, 1984 d, p. 529). و در سال ۱۹۴۷: «به نظرم می‌رسد که هنوز از فهم این امور دورم، یعنی از نقطه‌ای که بدانم درباره‌ی چه چیزی باید سخن بگویم، و درباره‌ی چه چیزی لازم نیست سخن بگویم. همچنان خود را درگیر جزئیات می‌کنم، بدون اینکه بدانم آیا اصلاً درباره‌ی این امور باید حرف بزنم یا نه؛ و احساسم این است که من شاید در منطقه‌ی بزرگی پاگذاشته‌ام فقط برای اینکه زمانی از بررسی خارجش کنم. ولی در این حالت هم این بررسی‌ها بی‌ارزش نخواهند بود؛ یعنی اگر فقط در دایره‌ای دور خود نچرخند.» (Wittgenstein, 1984 d, p. 541-542). و البته که به «برشهایی» اکتفا کردن و «درگیر جزئیات» ماندن با رسیدن به دید کلی سازگار نیست، و این یعنی حل ناشده ماندن مشکل فلسفی که همان «سر در نیاوردن و بلد نبودن» است.

منابع:

توضیح: دو مورد از مراجع مقاله‌ی حاضر در اصل به زبان انگلیسی است، اما من تنها به ترجمه‌ی آلمانی آنها دسترسی داشته‌ام؛ مشخصات کتاب‌شناختی اصل این آثار را نیز داخل قلاب آورده‌ام. در یادداشت ۵ نیز مرجع من ترجمه‌ی آلمانی است، اما گمان می‌کنم خواننده بتواند مطلب مورد نظر را در ترجمه‌ی فارسی هم به راحتی بیابد.

۱. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۴)، *برگه‌ها*، ترجمه‌ی مالک حسینی، هرمس، تهران.
۲. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۵)، *کتاب آبی*، ترجمه‌ی مالک حسینی، هرمس، تهران.
۳. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۸)، «سخنرانی درباره‌ی اخلاق»، ترجمه‌ی مالک حسینی، در لودویگ ویتگنشتاین، *درباره‌ی اخلاق و دین*، تدوین و ترجمه‌ی مالک حسینی و بابک عباسی، هرمس، تهران.

4. Dostojewski, Fjodor Michailowitsch, *Die Brüder Karamasoff*, übers. von Karl Nötzel, C. Bertelsmann Verlag; بی‌جا، بی‌تا.
5. Glock, Hans-Johann (1996), *A Wittgenstein Dictionary*, Blackwell.
6. Hacker, Peter M. S. (2004), "Übersichtlichkeit und übersichtliche Darstellungen", *Deutsche Zeitschrift für Philosophie*, 52(2004/3).
7. Malcolm, Norman (1987), *Erinnerungen an Wittenstein*, übers. von C. Frank und J. Schulte, Frankfurt am Main. [= *Ludwig Wittgenstein: A Memoir*, Oxford 1984.]
8. Moore, George Edward (1959), "Wittgenstein's Lectures in 1930-33", *Philosophical Papers*, London.
9. von Savigny, Eike (1994), *Wittgensteins "Philosophische Untersuchungen": Ein Kommentar für Leser*, 2. Auflage, Frankfurt am Main.
10. Schulte, Joachim (1990) "Chor und Gesetz. Zur "Morphologischen Methode" bei Goethe und Wittgenstein", *Chor und Gesetz. Wittgenstein im Kontext*, Frankfurt am Main.
11. Wittgenstein, Ludwig (1966), *Lectures and Conversations on Aesthetics, Psychology and Religious Belief*, Oxford.

12. Wittgenstein, Ludwig(1984a)., *Bemerkungen über die Grundlagen der Mathematik*, .in: Werkausgabe, Band 6, Frankfurt am Main .
13. Wittgenstein, Ludwig (1984b), *Philosophische Untersuchungen*, in: Werkausgabe, Band 1, Frankfurt am Main. [پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰.]
14. Wittgenstein, Ludwig(1984c), *Tagebücher 1914-1916*, S. 112, in: Werkausgabe, Band 1, Frankfurt am Main.
15. Wittgenstein, Ludwig(1984d)., *Vermischte Bemerkungen*, in: Werkausgabe, Band 8, Frankfurt am Main. [فرهنگ و ارزش، ترجمه امید مهرگان، گام نو، تهران ۱۳۸۱]
16. Wittgenstein, Ludwig(1989), *Vorlesungen 1930-1935*, übersetzt von Joachim Schulte, Frankfurt am Main 1989. [*Wittgenstein's Lectures, Cambridge, 1930-1932, Wittgenstein's Lectures, Cambridge, 1932-1935*]
17. Wittgenstein, Ludwig (1991), *Geheime Tagebücher 1914-1916*, hrsg. und dokumentiert von W. Baum, Wien.
18. Wittgenstein, Ludwig (1993), "Bemerkungen über Frazers *Golden Bough*", *Philosophical Occasions 1912-1951*, ed. by J. C. Klagge, A. Nordmann, Indianapolis/Cambridge 1993.
19. Wittgenstein, Ludwig (2000a),*The Big Typescript*, Wien.
20. Wittgenstein, Ludwig (2000b),*Wittgenstein's Nachlass: Text and Facsimile Version*, The Bergen Electronic Edition, Oxford.